

ساختار و محتوای

دو حکایت از مرزبان نامه

زکریا مهرپرور

خردمندان کساد شده و این از شیوه نیاکان تو دور است. ملک زاده در ادامه سخن خود حکایت هنبوی با ضحاک را درباره ارزش و اهمیت پیوند خویشی آورده و کلام خود را به صلاح برادر می‌شمارد؛ آن گاه دستور به ملک زاده با خدعه و چرب زبانی خطاب می‌کند و می‌گوید: دوام و حراست ملک به بسیار خون ریختن است زیرا مزاج اهل روزگار فاسد شده و سودای استقلال خواهی و کوشش برای دستیابی به شاهی رونق یافته است و کنایه وار تلاش ملک زاده را دستیابی به حکومت از طریق نشان دادن فضل خود می‌نماید.

ملک زاده به دستور خطاب می‌کند: «پادشاه، مانند آفتاب رخشان است و رعیت چراغهای افروخته؛ چنان چه آفتاب پرتو افشاند چراغ، نور خود را در برابر آن که فروغش از خود است از دست می‌دهد؛ سپس ملک زاده می‌گوید: «احوال زمانه به میل و عنایت پادشاه بسته است و خداوند دولت بخشیده از رعیت باز نمی‌ستاند، مگر آن که عنایت پادشاه از ایشان برگشته باشد. ملک زاده در تأیید اندیشه حکومتی خود داستان «خره نامه (۲) یا بهرام گور (۳)» را می‌آورد و آن داستان این است. (۴)

خلاصه داستان خره نامه یا بهرام گور

روزی بهرام گور به شکار بیرون می‌رود، ابری تیره بر می‌آید، چشم پادشاه را گم کرده متفرق می‌شوند و بهرام ناشناس به خانه دهقانی «خره نامه» نام که بسیار مال بوده فرود می‌آید، اهل خانه که بهرام را نمی‌شناخته‌اند چندان که شایسته پادشاه هست به پذیرایی بر نمی‌خیزند و شبانگاه که دهقان از دشت به خانه می‌آید به او خبر می‌دهند که گوسفندان کمتر از هر روز شیر داده‌اند. دختر دهقان که نیکو خوی و پاکیزه روی است پا پدر می‌گوید: شاید امروز نیت پادشاه با رعیت بد شده است و حسن نظر وی از ما بریده، چاره در آن دیدند که به مکان دیگر بروند. چون تو از الوان شراب و انواع طعام و لذایذ بسیاری داری باید جهت تخفیف مقداری از آنها باز نهمیم. پس چه بهتر که هر چه مقدر است برای مهمان صرف کنیم.» دهقان فرمان داد تا خوانچه‌ای به نهایت آراستگی پیش بهرام نهانند و بهرام دل خوش و شادمان پیاله گرفته به شاد

موضوع باب اول «مرزبان نامه»، سیاست حاکم و سرنوشت رعیت، شیوه کشور داری و توجه به سنتها و رابطه این امور با سیاست جاری یا مبانی حکومتی است؛ در واقع طرح مسایل تعلیمی و حکمی این باب بر پایه تقابل و تضاد دو شخصیت اصلی (دستور و ملک زاده) درباره مسایل حکومت و ارزش تعلیمات انسانی واقع شده است و چهار حکایت در خلال گفت‌وگوها آمده است.

مؤلف «مرزبان نامه» به شیوه تمثیلی و حکایت در حکایت و با استفاده از مسیر تک خطی زمان، خواننده را به سر منزل مقصود می‌رساند که هم جنبه اخلاقی و هم اهمیت اجتماعی / سیاسی دارد. روای این باب، از پیش تمهیداتی می‌اندیشد تا بتواند مستقیماً در خلال طرد و رد اندیشه‌های دستور و تردید آفرینهای وی درباره ملک زاده خردمند، شیوه درست و انسانی حاکمیت را طراحی نماید.

حکایات و گفت و گوهای ملک زاده و دستور که یاد آور تک گویی نمایش گونه است وضعیت انسان وظایف او را در حکومتهای شاه مدار شرقی ترسیم می‌کند و خواننده معاصر را به طور عام و کلی با تعلقات و منشهای روحی و فکری انسان قرون میانه آشنا می‌سازد.

خلاصه آغاز این باب

مرزبان پسر شروین پس از مرگ پدر به دلیل اختلاف و کشمکش برادران به سبب فضل و بی‌توجهی به امور دنیوی گوشه‌ای می‌گزیند و کتابی تألیف می‌کند که رشک دستور را برمی‌انگیزد؛ از این روی دستور کوشید در دل شاه شایبه خیانت شروین را پدید آورد. شاه فرمان می‌دهد ملک زاده، شروین، یا دستور به پرسش و پاسخ بنشینند تا حقیقت آشکار شود. نخست ملک زاده در ستایش خرد و نتایج آن که خلق نیکوست سخن گفت و برادر (شاه) را به آن فرا خواند چون می‌پنداشت که پادشاه نیکو خوی جز طریق عدل و راستی نمی‌سپرد. همچنین شروین، شاه را از سفلگی برحذر داشت و اندرز وار گفت: پس از مطالعه‌ای احوال تو چنین یافته‌ام که عدل در شاهی تو مهمل شده و گماشتگان تو به مال رعیت دست جور گشوده‌اند و بازار

خواری و خوردن نشست و در اثنای کار از دهقان کنیزکی طلبید دهقان که به خویشتن داری دختر خویش اطمینان داشت از وی خواست ساعتی پیش مهمان بنشیند و آرزوی او را با چهره زیبای خود که مشاهدهی جمال است بر آورد. دختر نزدیک شاه رفت «چنان» که گویی خورشید



آمیزه است.
شخصیتهای داستان:
بهرام گور: پادشاهی اهل شکار، متوقع و البته دارای خوی نیکو و انصاف و رعایت کننده زیر دستان، خوش گذران.
دهقان: ثروتمند و دست و دل باز، وفادار نسبت به شاه، مطیع و فرمانبردار، رعیت شاه، معتقد به این که شاه از تایید ایزدی (آفر) برخوردار است.
دختر دهقان: زیبا روی و خوش خلق، پاک دامن، مطیع پدر و فرمانبر.

حوادث و گره‌های داستان:
حادثه ۱: به شکار رفتن بهرام گور و آمدن ابری تیره‌تر از شب. انتظار مشتاقان به وصال جمال دوست و ریزان‌تر از دیده اشک بار عاشقان بر فراق معشوق (۶) و بر آمدن تندرو وزیدن باد و پراکنده شدن چاکران و کسان بهرام و گم شدن او

حادثه ۲: رفتن بهرام به خانه دهقان.
گره ۱: میزبان (همسر یا متعلقان دهقان) بهرام را نشناخت و پذیرایی شاهانه‌ای ننمود. بهرام کدورت خاطر یافت. (ورود دهقان به صحنه داستان، خانه دهقان)
گره ۲: دهقان شبانگاه به خانه بازگشت. به او خبر دادند که گوسفند بسیار کم شیر داده‌اند (ورود دختر به صحنه داستان). گره ۲ نتیجه گره ۱ است.
حل گره ۱: پذیرایی از شاه سبب شد که تغییر شاه برطرف شود.

گره ۳: تاثیر شراب در بهرام پس از سه روز خوردن و آشامیدن در خانه دهقان، و در خواست کنیزکی تا عیش او کامل شود.

حل گره ۳: دهقان دختر خویش را نزد مهمان می‌فرستد و دختر می‌پذیرد.
اگر این حکایت از قدرتی حماسی و غنایی برخوردار بود و جثه تعلیمی صرف نمی‌داشت می‌توانست از ویژگی دیگری بهره‌مند باشد، مثلاً نافرمانی دهقان و یا سر باز زدن دختر از رفتن به نزد بهرام، بعدی دیگر به این داستان می‌بخشید.
حادثه ۳: شاه عاشق دختر شد.

حل گره ۲: نتیجه پذیرایی شایسته و اطاعت دختر و رضایت خاطر بهرام این بود که شیر گوسفندان فراوان شد.
پایان حوادث ۱ و ۲: بهرام به کاخ بازگشت و قباله روستا را به دهقان بخشید و دختر را به عقد خویش در آورد. (شاه حاکم بر جان و مال رعیت بوده است)

سراسر داستان به سود بهرام ترتیب داده شده اما در یک جای مولف نسبت به سرنوشت دهقان و دخترش که از ماجرای کم و زیاد شدن شیر گوسفندان بی‌خبر بوده‌اند چنین داوری کرده است: «هو از آن بی‌خبر که تقدیر منبع و مغار شیر در خانه او دارد و فردا به کدام شیربها شکر لب او را به شیبستان شاه خواهند برد.» (۷)

گویا مولف از مصیبت رفتن به حرمسرای شاهی بی‌خبر نبوده است.

نتیجه: مولف مستقیماً نتیجه‌گیری می‌کند و چنین می‌پندارد که اگر شاه خوی کم آزاری و نیکو کاری داشته و خوش گفتار باشد روزگار، نیات او را بر می‌آورد و از او تبعیت می‌کند و گر نه خیر. مولف برای استحکام نظریه‌ی خویش این آیه شریفه را می‌آورد که خطاب به حضرت پیامبر (ص) است: «هو لو كنت

در ایوان
جمشید
آمد یا نظر
بهرام در
ناهد» (۵)
شاه در ورطه
عشقی افتاد که
بای از آن نمی‌توانست
بیرون کشد. با خود
گفت: «چون به خانه
روم دختر را برای خود
بخواهم، همان شب از
کثرت شیر گوسفندان به
دهقان خبر رسید و چون
بهرام به قرار گاه خود
بازگشت دختر را به عقد
خویش در آورد و دهقان را
بسیار نواخت و قباله آن ده به
نام او نوشت.»

بررسی داستان خودنما با بهرام گور

طرح داستان:

رفتن بهرام گور به خانه یکی از دهقانان به طور ناشناس به سبب کم کردن راه. این طرح در قصه‌های سنتی بسیار آمده است و بارها واقع شده که قهرمان داستان در اثر طوفان یا عوامل دیگر طبیعی و ماورای طبیعی راه کم کرده، ناگزیر به جای ناشناس فرود

فظاً غلیظ القلب لا نفصوا من حولک» اگر درشت خوی سخت دل بودی از پیرامونت پراکنده می‌گشتند (۸) نتیجه دیگری که مولف استنباط می‌کند این است که پادشاه مانند «سر» و کارگزاران مانند «تن» هستند و سر که شریف‌ترین عضو است محتاج‌ترین عضو به اعضا نیز هست زیرا تصمیمات آن به وسیله اعضا قابل اجراست پس باید پادشاه گماشتگان و کارگزاران شایسته داشته باشد که دادگر، رعیت نواز، درست رای، راست کار، ثواب‌اندوز، آخر اندیش و... باشند و مقام و اندازه هر یک باید معلوم باشد و هر یک پا را از گلیم خود زیادتر نکشد تا «نظام اسباب ملک» آسان دست در هم دهد، در غیر این صورت به پادشاه آن چیزی می‌رسد که به این گرگ خنیاگر دوست رسید» (۹)

نقد عناصر داستان: آن چه هسته مرکزی اندیشه مولف را در این داستان تشکیل می‌دهد این است که نظم امور و همه هستی منوط و وابسته به رضایت شاه است. حوادث و پیچهای داستان، عادی و کم تحرک است و اوج ویژه‌ای ندارد. مشکلات با اطاعت طبیعی و مورد انتظار دهقان و دخترش آسان حل می‌شود. حوادث، ناشی از روندهای پویای روابط اجتماعی نیست. دهقان و دخترش نماینده تیپ دهقانان نیستند. مشکل آنان اقتصادی، روانی و یا اجتماعی نیست بلکه فردی است زیرا در نظام سلطه سالار، استبداد شرقی مجرای امور اجتماعی «شاه - زمین دار - ارتش سالار» است نه مردم؛ و دهقان در پایان داستان گم می‌شود و قدرت پایدار و مانا شاه است. شخصیتها از لحاظ خصوصیات بیرونی و درونی توصیف نشده‌اند جز دختر دهقان که با صفاتی کلی هم چون «زهره غدار، خورشید و ناهید». مکان داستان نیز توصیف نشده و زمان کم‌رنگ است. زبان داستان متکلف و پر از اضافات استعاری، تشبیهی و واژگان عربی است. پس از این داستان، ملک زاده پادشاه را ترغیب به رعایت سنت نیاکان می‌کند و برای وی داستان «گرگ خنیاگر دوست» را بیان می‌کند.

خلاصه داستان گرگ خنیاگر دوست (۱۰)

شنیدم که گرگی در بیشه‌ای وطن داشت. روزی به طمع شکار بیرون رفت و به گله‌ای برخورد و از دور به نظاره نشست. هنگام شب که گله از دشت به سوی خانه می‌رفت بزغاله‌ای باز ماند، گرگ به سوی او رفت و بزغاله خود را اسیر یافت و دانست که راه خلاص جز به حيله نیست؛ از این روی به استقبال گرگ شتافت و گفت: «شبان مرا به نزد تو فرستاده و می‌گوید امروز از تو هیچ زبانی با ما نرسید. اینک ثمره نیک سگالی را دریاب و فرموده که من آواز خوش سر دهم تا تو پیش از خوردن خوش دل و شادمان شسوی. گرگ، فریب بزغاله را خورد و چوپان یا شنین صدای بزغاله خوب دستی برگرفته، چون یاد به سر گرگ دوید و گرگ زبان دیده و نومید به گوشه‌ای گریخت و افسوس می‌خورد که چرا من اجازه دادم بزغاله مرا گول بپردازد. پدر من کجا در هنگام یافتن طعمه، مطربان خوش آواز و غزل خوان داشت که من داشته باشم؟»

بررسی داستان

شخصیت‌های داستان:

گرگ: گرسنه و نادان که فریفته بزغاله می‌شود، درس‌پذیر.

بزغاله: شخصیتی دانا و حيله ساز، قهرمان داستان.

چوپان: شخصیتی فرعی.

گره‌های داستان: ۱ - گرگی گرسنه به گله‌ی گوسفندان می‌رسد، اما از بیم شبان جرئت نمی‌کند به گوسفندان حمله کند.

۲ - شبان گوسفندان را به خانه می‌برد ولی یک بزغاله در صحرا می‌ماند و گرگ برای شکار او می‌رود.

۳ - بزغاله چاره کار را در حيله می‌بیند و حيله او پیشنهاد خواندن آواز است تا گرگ خوشحال و سر دماغ او را میل کند.

حل گره‌ها: گرگ فریب می‌خورد، بزغاله آواز می‌خواند، چوپان می‌آید و...

نتایج داستان: نویسنده از این داستان نخست از زبان گرگ چنین نتیجه می‌گیرد: «هیچ گاه نباید امهال جاهلانه و اهمال

کاهلانه» (۱۱) او به درستی نتیجه می‌گیرد که:

«نای و چنگی که گر بکان دارند

موش را خود به رقص نگذارند»

پس چرا من فریب خوردم؟

نتایج دیگر داستان با توجه به تفاوت دو نوع شاهی:

بررسی خطاب دستور با ملک زاده (۱۲)

نوع پادشاهی	سیاست گذاری	نحوه برخورد با سنتها	انگاره کلی نظام	نتیجه نوع حکومت
پادشاهی موروثی	سیاست مخصوص و اجرا شده‌ای دارد که قبل از پادشاهی وی تهیه شده و به او رسیده است.	از آیین اسلاف نباید دست بردارد (سنت گرا)	ایستایی	پیروزی به سبب پیروی از سنتهای آزموده
پادشاهی مکتسب	سیاستی دارد که توسط پادشاه کسب کننده (موسس سلسله) پایه گذاری می‌شود.	مقتضیات حال را می‌شناسد و رفق و فتق امور را می‌شاید (پدید آورنده سنت جدید)	پویایی	۱ - پیروزی و درخشانی حکومت ۲ - شکست و خواری به سبب نا آزمودگی

۴ - نیکوکاری

- ۱ - داشتن قوت مقاومت
- ۲ - قدرت زخم پنجه سیلی و تپانچه زدن

بررسی خطاب ملک زاده با دستور (۱۳)
 ملک زاده در رد سخنان دستور مطالبی می آورد و می گوید
 آنان که خویشان را دین دار نمایند سه گروهند:

۱ - برای اسباب معشیت ظاهر فریبی می نمایند، لباس
 تشنّع و تصنع را دام مراد خود می سازند (ظاهر گرا، مردم
 فریب).

۲ - برای محو گناهان خود جز ارائه تین و پارسایی
 راه نمی بینند (حقیقت گرا).

۳ - برای رفع سلاح زخم زبان دشمن هیچ چاره ای جز
 اظهار صلاح نمی بینند (مصلحت گرا).

نظریات ملک زاده با توجه به اقدامات شاه در برابر این
 سه گروه این است:

ملک زاده می گوید پادشاه راعی خلق است و باید چون
 ازه درودگران باشد نیمی به سوی خود بپاشد و نیمی به سوی
 رعیت.

نکته نباید در حکومت دوگانگی بین شاه و دستور باشد
 و گرنه آسیب آن به ستون سلطنت (حکومت) و سرانجام به
 مملکت می رسد.

خطاب ملک زاده با حدیث گران سنت «الملک یبقی مع
 الکفر و لایبقی مع الظلم» پایان می یابد.

در ادامه گفت و گوی ملک زاده و دستور، ملک زاده حکایت
 شگال خر سوار را نقل می کند و در آن از تاثیر هم نشینی و
 دوستی یا بد سگالان و نا اهلان سخن می گوید.

در این حکایت خر چند بند به شگال می دهد که مهم ترین
 آنها این است «دوست نادان بر دشمن دانا مگر» (۱۴)

در پایان این حکایت وزیر مکر می شود و خست طینت و
 بد خواهی وی علیه مملکت کتاب، شروین آشکار واهی زدن
 می گردد.



دستور پس از شنیدن این حکایات از سخنان ملک زاده
 متعجب شده و به خشم آمده، می پندارد ملک زاده برای شرمسار
 کردن وی حکایاتی مناسب گرد آورده است؛ از این روی به
 تقسیم دشمنان آشکار و پنهان شاه می پردازد و به تعریض شاه
 را بر حذر می دارد که ممکن است شیوه برادر و مصلحت خواهی
 وی از خدعه باشد.

دشمنان شاه

۱ - ضعیف پنهان

۲ - قوی آشکار

دستور درباره دشمنان دوم سخنی نمی گوید ولی درباره
 دشمن نخست هشدار می دهد. او آشکارا می گوید باید مراقب
 این طایفه ظاهر فریب بود تا در ملک خالی وارد نسازند. دستور
 ویژگیهای دشمنان شاه را چنین برمی شمارد:
 ویژگیهای دشمنان شاه

اقدامات شاه	تاثیر اقدامات شاه بر روی افراد	نتیجه
بیم	گناه کار همیشه با هراس است و پاس احوال خود بدارد	آرامش در مملکت از آسیب ظاهر گرایان و مصلحت گرایان
امید	نیکوکار به امید پاداشی خیر پیوسته طریق نیکو خدمتی پیش گیرد	گسترش دامنه ی خیر و خوبی

۱ - جلوه دادن در شعار دیانت

۲ - کم آزار نمودن

۳ - صیانت

پانوشته
 ۱ - مرزبان نامه، ص ۱۳۸، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۶
 ۲ - مرزبان نامه، ص ۱۳۸، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۶
 ۳ - بهرام گور - بهرام پنجم، شاه ساسانی که به شکار بسیار داشته. نظامی در داستانهای هفت پیکر به او عنایت خاص داشته است.
 ۴ - اصل داستان، مرزبان نامه، صص ۶۸ - ۵۹
 ۵ - مرزبان نامه، ص ۶۳
 ۶ - همان، ص ۵۹
 ۷ - همان، ص ۶۵
 ۸ - قرآن مجید سوره آل عمران، آیه ۱۵۳
 ۹ - مرزبان نامه، ص ۶۸
 ۱۰ - اصل داستان، مرزبان نامه
 ۱۱ - همان، ص ۷۱
 ۱۲ - همان، ص ۷۳
 ۱۳ - همان، صص ۷۷ - ۷۴
 ۱۴ - همان، ص ۸۸